

بررسی شرایط ادای دیون متوفی در فقه و حقوق موضوعه

شهره ربانی^۱

شماره ۵۲،
دوره ۱۲،
سال پنجم،
بهار ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۷

چکیده

هدف از تحقیق حاضر تبیین شرایط ادای دیون متوفی در فقه و حقوق موضوعه بود. امروزه یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در فقه و حقوق اموال جانشینی ورثه نسبت به اموال حقوق مالی متوفی است که در نظام‌های حقوقی مختلف در قالب بحث ارث مورد تحلیل قرار می‌گیرد در واقع از آنجا که اصولاً دارندگی اموال و حقوق مالی برای زندگان اعتبار می‌گردد، در فرض وفات شخص باید در جستجوی مالکین یا دارندگان جدیدی برای حقوق مالی متوفی بود. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد با فوت متعهد، در بیع سلم، تعهد بایع حال نمی‌شود، در عقد اجاره، به دلیل لزوم عقد و غیر قائم به شخص بودن، فوت بی‌تأثیر است. نتایج حاکی از آن است که با توجه به تغییرات شرایط جامعه و وجود مرگ‌های مختلف، دیون و ترکه‌های مختلف مانند ارز دیجیتال، نیاز به بازنگری قانون مدنی در زمینه دیون متوفی بعد از فوت می‌باشد.

کلمات کلیدی: دیون متوفی، ترکه، تعهدات مالی، وصیت متوفی

^۱ کارشناسی ارشد، حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نطنز، نطنز، ایران (نویسنده مسئول)
shohreh.rabani88@yahoo.com

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در فقه و حقوق، اموال جانشینی ورثه نسبت به اموال حقوق مالی متوفی است که در نظام‌های حقوقی مختلف در قالب بحث ارث مورد تحلیل قرار می‌گیرد در واقع از آنجا که اصولاً دارندگی اموال و حقوق مالی برای زندگان اعتبار می‌گردد در فرض وفات شخص باید در جستجوی مالکین یا دارندگان جدیدی برای حقوق مالی متوفی بود طبیعی است در فرضی که متوفی دارای دیونی نبوده و وصیتی نیز ننموده است، ورثه به صورت بلامنازع مالک و دارنده اموال و حقوق مالی متوفی به محض وفات وی خواهند بود لیکن در بسیاری از موارد دارایی اشخاص محدود به دارایی مثبت اموال و حقوق مالی نمی‌گردد بلکه در مواردی در کنار اجزاء مثبت دارایی با اجزاء منفی (دیون) نیز روبه‌رو هستیم. بنابراین علاوه بر، ورثه حقوق طلبکاران متوفی نیز مطرح است. همچنان‌که ممکن است متوفی در زمان حیات وصایایی را نیز برای پس از فوت خویش نموده باشد. فوت یک واقعه حقوقی می‌باشد که بر حقوق و تعهدات فرد اثر می‌گذارد. تعهدات که مالی می‌باشند عمدتاً دچار تغییر نمی‌شود و باید از ترکه متوفی پرداخت گردند اما چنانچه تعهد شخصی باشد با فوت، متعهد تعهد نیز زایل شده به ورثه وی منتقل نخواهد شد. گاهی فوت فرد موجب بری شدن ذمه مدیونی می‌شود و آن هنگامی است که مدیون مالک مافی الذمه خود گردد، یعنی وارث دائن خود گردد که به صراحت ماده ۳۰۰ ق.م دین او پس از فوت مورث، نسبت به سهم الارث او ساقط می‌شود فوت بر دیون موجب متعهد نیز اثرگذار است و موجب حال شدن این‌گونه تعهدات است. فوت بر برخی از عقود نیز مؤثر می‌باشد به گونه‌ای که موجب بطلان عقود جایز می‌شود ولی بر وصیت تملیکی اثری متفاوت دارد.

امروزه بعد فوت، وراثت بدون اطلاع از قوانین اقدام به تصفیه و فروش ترکه متوفی می‌نمایند ولی قانون‌گذار در جهت حفظ حقوق اشخاص ثالث اختیاراتی را به طلبکاران اعطا نموده است. لذا در جهت شناسایی و حفظ حقوق بستانکاران و آگاهی افراد در خصوص ماترک متوفی و همچنین درباره تصرفات وراثت در ماترک متوفی، نیاز به انجام تحقیق می‌باشد. نکته حائز اهمیت این است که اگر ورثه ترکه را قبول کنند، هر یک مسئول ادای تمام دیون به نسبت سهم خود خواهند بود، به جز زمانی که ثابت کنند، دیون متوفی افزون بر ترکه بوده و در حقیقت بار اثبات این‌که ترکه در برابر بدهی‌ها پاسخگو نیست بر عهده ورثه می‌باشد و اگر نتوانند این امر را اثبات نمایند، باید کلیه دیون را به نسبت سهم خود از اموال خودشان پرداخت کنند. به‌طور کلی باید به این امر توجه نمود که برای احقاق حقوق خود و دریافت طلب از فردی که فوت نموده نیاز است تا در مورد اولویت‌های دیونی که داشته اطلاع داشت تا بتوان در زمان مناسب اقدام نمود.

پیشینه تحقیق

حسینی و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان "بررسی احکام پرداخت بدهی متوفی. تسویه بدهی بدهکار در زمان ساسانیان از مادیان هزار دادستان" مادیان هزار دادستان یا مجموعه هزار فتوی، تنها نسخه خطی ناقص موجود از چندین مجموعه حقوقی دوره ساسانیان در دست است. مقاله حاضر از این نسخه، اصطلاح حقوقی توزش به معنی پرداخت بدهی و ادای دین متوفی و جبران خسارت متعهد و پیش توزش به

معنی بازپرداخت و نحوه تسویه بدهکار را بررسی می‌کند؛ و هدف آن، تبیین احکام حقوقی ادای دین متوفی و نحوه تسویه بدهی در جامعه مدنی دوره ساسانیان است. برای این هدف، پرسشی مطرح می‌شود: قانون‌گذاران در صدور احکام توزش و پیش توزش چه مواردی را برای پرداخت بدهی و تسویه آن پیش‌بینی کردند؟ با استناد به قوانین موجود در می‌یابیم که، قانون‌گذاران آگاهانه منازعات احتمالی بازماندگان در پرداخت بدهی متوفی و گریز احتمالی بدهکار از پرداخت و حتی تهیدستی بدهکار را پیش‌بینی کردند و احکامی صادر کردند تا ضمن پرداخت بدهی بدهکار و ادای دین متوفی، وظایف بازماندگان، بدهکار و ضامن مشخص شود و درگیری‌های احتمالی میان خانواده و بستانکار قانونی برطرف شود و با اتخاذ راهکارهای قانونی، هیچ راه گریزی برای انجام نشدن تعهدات وجود نداشته باشد. در همین خصوص نکویی و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان "ماهیت حقوقی وجوه پرداختی به بازماندگان مستخدم متوفی از منظر رابطه با ماترک و ارث" ماهیت حقوقی وجوهی که طبق مقررات به وراث قانونی مستخدم متوفی پرداخت می‌شود، از حیث محسوب نشدن آن‌ها به عنوان جزیی از ماترک متوفی و در نتیجه، خروج از شمول احکام مربوط به ارث یا تلقی آن‌ها به عنوان جزء ماترک و در نهایت تبعیت از مقررات ارث و آثار مترتب بر آن، محل بحث است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بخشی از وجوه پرداختی به بازماندگان متوفی مانند حقوق وظیفه، پاداش پایان خدمت و وجه بیمه عمر، جزء ماترک نبوده و خارج از احکام مربوط به ارث است و بر اساس قوانین مربوط به طور مساوی یا به نسبت مقرر به بازماندگان واجد شرایط متوفی تعلق می‌گیرد. بخشی از وجوه پرداختی نیز مانند وجوه مربوط به مطالبات مالی مستخدم در ایام خدمت و حیات وی، شامل وجوه اضافه‌کار، تشویقی، کارانه، حق مأموریت و وجوه مرخصی‌های استحقاقی ذخیره‌شده، ماهیتاً ترکه و تابع احکام خاص ارث بوده و برابر مقررات ارث بین وراث تقسیم می‌گردد. متعاقباً بکری زاده و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان "بررسی فقهی و حقوقی انتساب پرداخت دیون متعدد" موضوع انتساب پرداخت به یکی از چند دین، از مسائل مهم و بحث‌انگیزی است که در حقوق مدنی و تجارت کاربرد فراوانی دارد. در دنیای حقوق، و در روابط مالی اشخاص با یکدیگر، ممکن است که افراد، دیون متعددی به یکدیگر داشته باشند؛ لذا هرگاه مدیون در صدد پرداخت یکی از دیون خود برآید، پرداخت مذکور را باید منتسب به کدام دین فرض کرد. موضوع دین و استقرار آن در حقوق مدنی از آن‌چنان اهمیتی برخوردار است که قانون‌گذار موادی از قانون مدنی را به این مهم اختصاص داده است. بحث از آنجا اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند که مدیون دیون متعددی دارد و با پرداخت و ایفاء مقداری از دیون، در خصوص انتساب و اختصاص مقدار ایفاء شده به یک دین خاص اختلاف‌نظر حادث می‌گردد.

تعاریف و مفاهیم

● مفهوم تعهد

تعهد طبیعی که تعهد ناقص نیز نامیده می‌شود واجد تکلیف اخلاقی است، لذا در صورتی که متعهد خود به تعهد اخلاقی خویش وفا نکند به دلیل فقدان عنصر مسئولیت که ویژه تعهد حقوقی است، طلبکار نمی‌تواند با توسل

به قدرت عمومی او را وادار به ایفاء تعهد نماید. ایفاء این تعهد زمانی که متعهد فوت نموده است، شکل دیگری پیدا می‌کند. زیرا متوفی قادر به ایفاء تعهد نیست لذا آن دسته از تعهدات که منوط به اقدام عملی ایشان است، منتفی بوده و تعهدات مالی با شرایطی، از اموال متوفی قابل ایفاء می‌باشد. هرچند بعضی از مؤلفان حقوق، بیش از یازده عنصر برای تعهد شمارش کرده‌اند که عبارت‌اند از رابطه حقوقی، دین، طلب، حق مطالبه، ضمانت اجرا، متعلق موضوع، تعهد معین بودن، متعلق تعهد، تعیین متعهد، تغایر متعهد و متعهد له، موضوع تعهد عدم متعلق امر و نهی قانون به موضوع تعهد، ولی به نظر می‌رسد آنچه بین عناصر مذکور در حقیقت ارکان تعهد را تشکیل می‌دهد، سه عنصر است طرفین تعهد، موضوع تعهد و رابطه حقوقی (شریف، قائم فرد و منصوری طهرانی، ۱۳۹۹: ۳۶۳). تعهد چون از نوع حق دینی است، در حقیقت دارای همان مختصات حقوق دینی است، یعنی طلبکار تنها حق دارد به شخص معینی که در برابر او متعهد است رجوع کند و نمی‌تواند موضوع حق خویش را از سایرین مطالبه کند. به استناد این حق، دینی یا تعهد که رابطه‌ای شخصی است حق طلبکار فقط بر عهده شخص بدهکار و یا صرفاً بر دارایی و اموال موجود او در زمان توقیف است و او نمی‌تواند این حق را در اموالی که قبل از آن از بدهکار به دیگران منتقل شده است پیگیری و مطالبه کند، زیرا حق تعقیب از مختصات حقوق عینی است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۹۳). از سوی دیگر طلبکار حق دینی، جز در مواردی که قانون برای او امتیازی ایجاد کرده با دیگر طلبکاران حقوق عینی در استیفاء حق خود از اموال مدیون برابر است، درحالی‌که می‌دانیم حق عینی از این امتیاز ویژه برخوردار است که صاحب آن در قبال طلبکاران دیگر حق تقدم دارد. در پایان‌نامه حاضر، تعهدات دینی و عینی متوفی موردنظر است که شرایط مطالبه دائن از وراثت و اموال متوفی موردبررسی قرار می‌گیرد.

• مفهوم فوت

باوجوداینکه در نظر سطحی، آدمی مرگ را نابودی و تباهی محض می‌پندارد و زندگی را تنها به همین زندگی چندروزه محدود می‌داند، کتاب الهی مرگ را انتقال انسان از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر تفسیر می‌کند. در این نگاه، آدمی زندگانی جاویدانی دارد که پایانی برای آن نیست و مرگ که جدایی روح از بدن است، وی را وارد مرحله دیگری از حیات می‌کند. مرگ از نظر دین الهی، این نیست که پایان حیات آدمی، نیستی و عدم است؛ بلکه به اقتضای سرشت روح و تعلق آن به عالم امر، خداوند در آیه ۱۹ سوره ق، موت را به «حق» وصف کرده است. از نظر علامه، مرگی که خدای سبحان آن را به «حق» وصف نموده آن بی‌حسی و بی‌حرکتی و زوال زندگی‌ای نیست که به دید ظاهری ما درآید؛ بلکه بازگشتی است به سوی او که به خروج از نشئه دنیا و ورود به نشئه دیگر [آخرت] محقق می‌گردد. آیه ۶ سوره انشقاق^۱ نیز بر این مطلب دلالت دارد که آنچه از انسان به نشئه دیگر وارد می‌شود همانا روح و نفس است؛ چون «کدح» یعنی سعی به‌جانب چیزی و انسان سعی

۱ - «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدَةً»

۲ - «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

به‌جانب ربّ است؛ زیرا همواره از ابتدای خلقتش به‌سوی او در حرکت بوده و از همین رو در بسیاری از آیات از اقامت او در دنیا به «لبث» یا «مکث» تعبیر شده است؛ چنان‌که خداوند در آیه ۱۱۲ سوره مؤمنون^۱ می‌فرماید: پس، مرگ انتقال از نشته‌ای به نشته دیگر و از خلقتی به خلقت بهتر است؛ نه اینکه به معنای انعدام و نیستی مطلق باشد (عدل، ۱۳۸۵: ۳۸).

• مفهوم دین

دین در لغت به معنای وام است که پرداخت آن مدت معینی داشته باشد و همچنین به معنای وام دادن، قرض دادن آمده است (جبران مسعود، ۱۳۹۳: ۸۰۹). دیون جمع دین است و آن عبارت است از: چیزی است در عهده کسی که ملتزم به ایفاء می‌باشد که آن را ما فی الذمه نیز گویند و به اعتبار طلبکار نامند (امامی، ۱۳۹۰: ۳۲). در فقه دین عبارت است از استحقاق مالی بر ذمه دیگر (سعدی، ۱۴۰۸: ۳۴). پس موضوع دین ممکن است کلی و در ذمه یا عین خارجی باشد. همچنین دین در اصلاح فقهی به معنای قرض ذو الاجل که در ذمه استقرار یافته و یا مال کلی ثابت در ذمه شخص بیان شده و اعم از قرض تلقی شده است و اگر عوض معاملات، مالی باشد که در ذمه قرار گیرد شامل معنای عام دین خواهد بود و دین عرفی نیز دینی است که با استقراض حاصل می‌شود (احمد، ۱۴۱۵: ۱۹۳). بنابراین مفهوم دین در فقه و حقوق در همه موارد یکسان نبوده و آنچه در فقه بیشتر مدنظر قرار گرفته قرض و یا مال کلی ثابت در ذمه بوده است. میان مفهوم دین در فقه و حق دینی در ادبیات حقوقی رابطه تساوی برقرار است. «حق دینی حقی است مالی که شخص نسبت به دیگری دارد و می‌تواند از او انتقال و تسلیم مال یا انجام دادن کاری را بخواهد و مدیون مکلف است آن را انجام دهد. نام دیگر حق دینی حق شخصی است چراکه برای اجرای حق باید اجبار مدیون را به اجرای تعهد از دادگاه بخواهیم (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۴).

اقسام دین

دیون از حیث لازم‌الاجرا شدن با قابلیت مطالبه به دو قسم حال و مؤجل تقسیم می‌شود. در دیون حال به‌محض ایجاد دین، تأدیه آن متعهد لازم‌الاجراست. در دیون مؤجل تأدیه دین با احتساب مدت‌زمان مورد توافق در زمان مزبور بر عهده متعهد لازم‌الاجرا نیست و از زمان سررسید، پرداخت بر عهده وی لازم‌الاجرا می‌گردد (محبوبی نیه، ۱۳۹۵: ۱۵۱).

• دین حال

اصل بر حال بودن دین است نه مؤجل بودن آن اصل حال بودن دین نه‌تنها از ماهیت تعهدات اثبات می‌شود بلکه مواد مختلف قانون نیز چنین صراحتی دارد. برای مثال در ماده ۴۹۰ قانون مدنی و در زمره تکالیف مستأجر می‌خوانیم «ثالثاً مال‌الاجاره را در مواردی که بین طرفین مقرر است تأدیه کنند و در صورت عدم تعیین موعد نقداً بپردازند. دکتر کاتوزیان بیان می‌نماید. لحن عبارت نشان می‌دهد که اجل عارضه قراردادی بر دین مستأجر

۱ - «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ»

است و طبیعت آن اقتضاء دارد که نقداً پرداخت شود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۲۲). در ماده ۶۵۱ قانون مدنی نیز آمده است: «اگر برای اداء قرض به وجه ملزومی اجلی معین شده باشد، مقرض نمی‌تواند قبل از انقضاء مدت طلب خود را مطالبه کند مفهوم این کلام آن است که اگر برای اداء قرض زمان و مهلتی مشخص نشده باشد قرض دهنده می‌تواند آن را هرگاه که بخواهد مطالبه نماید.»

• دین مؤجل

در رابطه با ماهیت دیون مؤجل سؤال این است که شرط اجل با سایر شروط متفاوت است یا خیر. ماده ۳۴۴ قانون مدنی در مورد شرط بودن اجل بیان می‌دارد: «اگر شرطی ذکر نشده یا برای تسلیم مبیع یا تأدیه قیمت موعودی معین قطعی و ثمن حال محسوب است مگر این که برحسب عرف و عادت محلی یا عرف و عادت تجارت در معاملات تجارته و وجود شرطی یا موعودی معهود باشد اگرچه در قرارداد بیع ذکر شده باشد». باوجود اختلافی که وجود دارد در این که اجل در این‌گونه عقود، مقتضای ذات آن‌ها است یا خیر؛ می‌توان این‌گونه عقود را عقود ذاتاً مؤجل نامید. در حقوق ایران بر اساس مبانی حقوقی، عقد، سبب تعهدات است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۷۹) و شروط، از متعلقات عقد است نه تعهد اعتبار شرط و الزام‌آور بودن آن از قرار گرفتن آن در ظرف عقد است.

شروط ضمن عقد را از جهتی می‌توان تقسیم نمود به شروطی که مرتبط با محتوای، عقدند مانند آنکه شرط نماییم مبیع را در محل خاصی به مشتری تحویل دهیم یا اینکه شرط کنیم مبیع را بیمه نماییم و امثال آن و شروطی که مفاد و موضوع آن‌ها هیچ ارتباطی با محتوای عقد ندارند مثل آنکه در بیع منزلی شرط شود که بایع یا مشتری یکدست لباس برای دیگری بدوزد. باید گفت برخی از شروط مربوط به تعهدات (قراردادی) دانست که بر این اساس حکم به تفکیک می‌دهیم که برخی از شروط از متعلقات عقد هستند و برخی از شروط باید مربوط به تعهدات ناشی از عقد دانست (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۴۱). در فقه و حقوق ایران، آثاری برای اجل برشمرده شده است:

الف. تکلیف نداشتن متعهد به ایفای تعهد خود قبل از فرارسیدن موعد

در فقه امامیه قبل از فرارسیدن اجل یعنی زمانی که اجل فرانسیده، متعهد، تعهدی به اجرای تعهد خود ندارد و وظیفه ندارد تعهد خود را اجرا کند؛ بنابراین نمی‌توان او را ملزم به اجرای تعهد نمود (شهید ثانی، ۱۴۱۹: ۲۲۵). پرواضح است که دلیل مطلب مزبور آن است که وجود اجل حقی برای مدیون و ارفاقی به حال مدیون برای تأخیر در اجرای تعهدات او می‌باشد لذا با توجه به این مطلب که حق هیچ فردی را نمی‌توان بدون رضای وی سلب کرد امکان الزام وی به پرداخت دین قبل از حصول اجل وجود ندارد. در برخی موارد به علت تغییرات در خرید و فروش موضوع تعهد، تأدیه آن در اجل خاص برای متعهدله اهمیت ویژه‌ای دارد؛ مثلاً تسلیم یخ در زمستان توسط متعهد به متعهد له، به ضرر متعهدله است؛ زیرا در واقع ارزش اقتصادی و عقلایی یخ در زمان زودتر از اجل برای متعهدله زمینه‌ساز هزینه‌های زیاد بوده و اصلاً ارزش عقلایی ندارد یا ارزش خاص اقتصادی خود را از دست می‌دهد که به ضرر متعهدله محسوب می‌گردد.

ب. عدم تکلیف متعهدله به قبول تعهد قبل از فرارسیدن موعد

همان‌گونه که در مورد پیش بیان شد اجل حقی برای مدیون محسوب می‌شود، نتیجه مطلب مزبور این امر خواهد بود که مدیون می‌تواند به اختیار از حق خود بگذرد و نسبت به ایفای دین خود قبل از رسیدن سررسید اقدام نماید. نظری رایج در فقه این نتیجه را نمی‌پذیرد بر اساس این نظر اگر متعهد بخواهد قبل از حصول اجل دین خود را بپردازد متعهدله می‌تواند آن را نپذیرد. بنا به نظر مشهور فقها تا قبل فرارسیدن اجل متعهدله مکلف به قبول تعهد متعهد نیست بلکه اختیار دارد که یا تعهد وی را قبول کند یا آن‌که از پذیرش آن سرباز بزند به این ترتیب، اجبار وی امکان‌پذیر نخواهد بود. حال اگر مدیون بخواهد دین خود را قبل از اجل بپردازد و دائن قبول کند متعهد به تعهد خود عمل کرده و از این پس تعهدی نخواهد داشت، بلکه هرگونه تلف موضوع تعهد به ذمه طلبکار نوشته خواهد شد؛ اما اگر متعهدله قبول نکند و موضوع تعهد بعد ارائه آن از جانب متعهد و قبل از رسیدن اجل تلف شود متعهدله مکلف به جبران خسارت نخواهد بود بلکه استحقاق به مطالبه اجرای دوباره تعهد می‌باشد (کرکی، ۱۴۱۳: ۴۱).

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت که اجل دین تنها حقی از آن متعهد محسوب نمی‌شود بلکه متعهدله نیز در این مورد (وجود) اجل) نفع دارد. لذا قرار دادن اجل دین مؤجل با توافق طرفین امکان‌پذیر می‌باشد و متعهد دین طلبکار مؤجل به تنهایی نمی‌توان اجل دین خود را ساقط نماید. همان‌طور که متعهدله نمی‌تواند متعهد را به اجرای تعهد خود قبل از اجل وادار نماید. باین حال برخی از فقها معتقدند که مدیون می‌تواند دین را قبل اجل بپردازد؛ زیرا این امر به منزله ابراء است (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۰۴).

لذا طبق نظر فقها و حقوقدانان با فوت و ورشکستگی، دیون اشخاص حال می‌شود. در باب حلول دیون میان فقها و حقوقدانان اختلافاتی وجود دارد. در مورد قلمرو حلول دیون، عده‌ای تمامی دیون و تعهدات را، چه این تعهدات قراردادی باشند و یا غیر قراردادی، در قاعده «حال شدن دیون مؤجل» جای داده و مشمول این قاعده (حال شدن دیون مؤجل متوفی و ورشکسته) دانسته‌اند. در حلول نسبی، تخفیفات مقتضیه موجب حلول می‌شود در حالی که در حلول مطلق، تخفیف و تنزیلی صورت نمی‌گیرد. بر همین اساس در باب حلول در بین قانون مدنی و تجارت تفاوتی نیست و در هر دو مبنای حلول مطلق مورد پذیرش قرار گرفته است. این اختلاف ناشی از نگرش متفاوت فقها و علمای حقوق به معنا و مفهوم دین و تعهد می‌باشد. نظریه مختار در فقه امامیه آن است که احتمال تضييع حقوق دائن توسط وراث و نیز استناد به قاعده لاضرر در این زمینه قابلیت استناد ندارد؛ زیرا اولاً ضایع شدن اموال و ترکه به وسیله وارث جنبه احتمالی دارد و قابل اعتنا نمی‌باشد و لذا مفید علم است. ثانیاً همان احتمال - تضييع اموال - توسط خود مدیون و قبل از فوت نیز وجود دارد، زیرا اموال مدیون نیز وثیقه عمومی طلب بستانکاران است. لذا به صرف احتمال ضایع شدن اموال توسط ورثه نمی‌توان به استناد قاعده لاضرر و در دفاع از دائن حکم به حلول اجل داد. لذا طبق قاعده «للاجل قسط من الثمن»، طرف مقابل متوفی به عنوان متعهدله اجل، برای اخذ اجل از متعهد، بخشی از ثمن را هزینه نموده است و لذا عدم بقای اجل، محکوم به داراشدن بلاجهت است. پیشنهاد می‌شود که در حوزه حلول دیون نظریه عدم حلول دیون متوفی

و ورشکسته پذیرفته شود که بر اساس آن وراث حقوق دائن را بدون جهت از بین نبرده و مشمول قاعده دارا شدن ناعادلانه نشوند. مبنای موردپذیرش در فقه و حقوق ایران قابل استناد است (محبوبی نیه، ۱۳۹۵).

نظر فقها در مورد دیون میت

خمینی در مسئله ۱۹ تحریرالوسیله^۱ بیان داشته است: طلبکار میت مانند طلبکار ورشکسته است. اگر طلبکار ورشکسته عین مال خود را می‌یافت، مقدم بود و می‌توانست عین مالش را بردارد؛ طلبکار میت نیز اگر عین مال خود را یافت، مقدم است و عین مال را برمی‌دارد، ولی به شرط اینکه اموال میت به اندازه همه بدهکاری‌ها باشد. اگر اموال میت کم بود، طلبکاری که عین مال خود را پیدا کرده است حق ندارد مال خود را بردارد، بلکه این طلبکار مثل بقیه طلبکارهاست و اموال میت باید بین همه طلبکارها تقسیم شود. کسی که از ورشکسته طلب دارد اگر عین مالش را یافت می‌تواند آن را بردارد و فرقی ندارد که اموال ورشکسته به اندازه بدهکاری‌ها باشد یا کمتر باشد اما کسی که از میت طلب دارد اگر عین مال خودش را پیدا کرد در صورتی می‌تواند بردارد که اموال میت به اندازه کل بدهکاری‌ها باشد. اگر اموال میت از بدهکاری‌ها کمتر باشد، نمی‌تواند عین مالش را بردارد بلکه مثل بقیه طلبکارهاست حتی در صورتی که میت محجورعلیه باشد یعنی ورشکسته بعد از محجور شدن بمیرد (خمینی، ۱۴۱۵: ۲۲).

۱-۱-۱- دیون مربوط به نفقه متوفی

اهل لغت در معنا و ریشه کلمه نفقه اتفاق نظر ندارند. برخی نفقه را اسم مصدر «نفق» به معنی «فانی و نابود شد» دانسته‌اند (فیومی مقری، ۱۴۱۸: ۳۱۸). بعضی نفقه را مشتق از مصدر «نفاق» به معنای رواج، زیاد شدن و رونق گرفتن پنداشته‌اند (رازی، ۱۴۰۲: ۳۱۶) و برخی از اهل لغت نیز نفقه را آن چیزی دانند که می‌بخشند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۹). نفقه در معنای اصطلاحی از تعاریف اهل لغت دور نشده است و برای اموالی به کار می‌رود که منفق برای افراد واجب النفقه صرف می‌کند (خمینی، ۱۴۲۲: ۳۸۲). به این ترتیب عنوان نفقه را می‌توان به مواردی اطلاق کرد که از یکسو، مال از مالکیت منفق خارج و نابود شده است و از سوی دیگر موجب رونق حال افراد واجب النفقه می‌شود. اسباب نفقه عبارت است از زوجیت، قرابت و مالکیت (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۹). ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی نفقه زوجه را عبارت از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن دانسته است. تعاریف فقها و حقوقدانان از نفقه، به این تعریف شباهت بسیار دارد. به طور کلی می‌توان نفقه را عبارت از چیزی دانست که برای گذران زندگی لازم و مورد نیاز باشد (صفایی و امامی، ۱۳۷۶: ۳۹۳). باید توجه داشت که اوصاف مذکور مربوط به مال مورد انفاق است و ارتباطی با نیازمند بودن یا لازم داشتن زوجه ندارد. تعریف و مصادیق و مقدار نفقه، مفهومی فاقد حقیقت شرعی است؛ از این رو، آن را به فهم عرف ارجاع داده‌اند؛ اما بدیهی

۱ - غریب المیت کغریب المفلس، فإذا وجد عین ماله فی ترکیه کان له الرجوع إلیه، لکن بشرط أن یکون ما ترکه وافیاً بدین الغرماء، وإلّا فلیس له ذلک، بل هو کسائر الغرماء یضرب بدینه معهم وإن کان المیت قد مات محجوراً علیه

است ماهیت نفقه و ارتباط حقوقی زوجه با آن را نمی‌توان احاله به عرف داد. بسیاری از فقها امکان مطالبه نفقه گذشته زوجه را دلیل وضعی بودن حکم آن دانسته‌اند (خوانساری، ۱۴۰۵: ۴۸۸).

هرچند وضعی بودن حکم نفقه زوجه در تقابل با نفقه اقارب صحیح به نظر می‌رسد، اما برخی از فقها وضعی بودن نفقه را با دین بودن آن یکسان دانسته و زوجه را مالک نفقه جاری در ذمه زوج پنداشته‌اند؛ به عبارت دیگر، در نفقه اقارب، متعلق حکم را فعل منفق یعنی انفاق و در نفقه زوجه متعلق تعهد منفق را اموال او دانسته‌اند (سند بحرانی، ۱۴۲۸: ۵۲۳). این رویکرد سبب شده است تا برخی از حقوقدانان نفقه را همچون مهریه کلی، دین و به محض نکاح در ملکیت زوجه بدانند (عبدی پور و جعفری خسروآبادی، ۱۳۹۲: ۵۱). البته فقها و حقوقدانان به اتفاق، وضعیت زوجه را در اموال پایداری که به عنوان نفقه دریافت می‌کند، تنها اباحه در تصرف می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۵۶). بنابراین ادعای ایشان راجع به دین بودن نفقه را باید متوجه اموال ناپایدار از قبیل خوراک و دارو دانست. در دین بودن نفقه گذشته بین فقها و نیز حقوقدانان اختلافی وجود ندارد. همچنین از نوشته‌های فقها و اغلب حقوقدانان می‌توان برداشت کرد که آنان نفقه آینده زوجه را نیز دین بر ذمه زوج نمی‌دانند؛ چراکه همان‌طور که خواهد آمد درمکرد ضمان از نفقه آینده یا به دلیل عدم وجود دین با آن مخالفت نموده یا با استناد به کفایت سبب دین، ضمان را صحیح دانسته‌اند. درباره نفقه جاری اما اغلب فقها و حقوقدانان، نفقه را دین متعلق به زوجه می‌دانند که در ابتدای هرروز به ذمه زوج تعلق می‌گیرد (کاشفالغطاء، ۱۳۸۱: ۵۱۴؛ سند بحرانی، ۱۴۲۸: ۵۲۳؛ محقق داماد، ۱۳۹۰: ۲۹۲؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳: ۲).

قانون‌گذار، تحت شرایطی، پرداخت نفقه زنی که شوهرش مرده را جایز می‌داند؛ در ماده ۱۱۱۰ اصلاحی سال ۱۳۸۱ قانون مدنی مقرر شده: «در ایام عده وفات، مخارج زندگی زوجه، عندالمطالبه، از اموال اقاربی که پرداخت نفقه به عهده آنان است (در صورت عدم پرداخت)، تأمین می‌گردد». از شروط پرداخت نفقه زن بیوه، این است که اولاً، زنی که شوهرش مرده، در عده وفات که مدت آن، ۴ ماه و ده روز است باشد، ثانیاً، اقارب متوفی، نظیر فرزندان او، از پرداخت نفقه زن بیوه، در عده وفات، خودداری کنند. البته، ذکر این نکته ضروری است که چنانچه زنی که شوهرش مرده، در گذشته، همواره از همسرش تمکین عام و خاص داشته ولیکن، شوهر، از پرداخت نفقه او، خودداری می‌نموده، بعد از فوت همسر نیز، می‌تواند، نسبت به ثبت شکایت صدور حکم بر محاسبه و پرداخت نفقه معوقه، البته به طرفیت وراثت، اقدام نماید و از دادگاه بخواهد، در خصوص این خواسته، اقدام به صدور رای نماید. دادگاه پس از بررسی ادله اثبات کننده وجود تمکین زن از مرد، در زمان حیات وی و ترک انفاق شوهری که فوت شده، در ایام حیات، اقدام به صدور رای مقتضی، در این خصوص خواهد نمود. شایان ذکر است، هم در نفقه عده وفات و هم در نفقه معوقه ایام زوجیت، زوجیت زن و مرد، باید، به موجب عقد دائم باشد، مگر اینکه در عقد موقت، بر پرداخت نفقه، شرط شده و یا بر آن، توافقی صورت گرفته باشد. بنابراین، چنانچه زن همسرش را تمکین کرده باشد و نسبت به دریافت نفقه اقدامی نکرده باشد، می‌تواند نفقه‌اش را از اموال همسرش مطالبه نماید. نفقه زنی که همسرش فوت کرده مانند دین بر گردن مرد

باقی می ماند و زن می تواند این حق را از اموال، ارث و یا حتی دیه همسرش بگیرد و برای مطالبه آن از ما ترک و بازماندگان و وارثین او اقدام کند.

دیون مربوط به مهریه متوفی

از جمله مهم ترین حقوق مالی که به موجب عقد ازدواج به زن تعلق می گیرد، مهریه است. بر اساس ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی: «به مجرد عقد، زن مالک مهریه می شود و می تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید». آن گونه که از این ماده برمی آید، به محض این که عقد ازدواج میان زن و مرد بسته شد زن مالک مهریه ای است که قبل و پس از مرگ مرد بر ذمه او قرار گرفته است و می تواند هرگونه که بخواهد آن را مطالبه کند یا حتی با بخشیدن مهریه ذمه مرد را بری کند. بنابراین مهریه زن در هر صورت حتی بعد از فوت شوهر قابل مطالبه است و مسائلی همچون رابطه نامشروع، نشوز و عدم تمکین او ارتباطی به دریافت مهریه از طرف او و پرداخت مهر زوجه توسط مرد نخواهد داشت. به عبارت دیگر، تا زمانی که پرداخت نشده باشد یا از ناحیه ی زن بخشیده نشده باشد، نمی توان آن را نادیده گرفت.

مهریه زن دینی است که بر ذمه مرد قرار دارد که یعنی از بدهی های مرد محسوب و مهر زوجه بعد از فوت شوهر هم مانند دیگر دیون او از محل ترکه او پرداخت می شود. اگر مرد پیش از این که با همسرش نزدیکی کند فوت شود، زن همچنان می تواند مهریه خود را از ترکه مرد دریافت کند و از این لحاظ با طلاق تفاوت دارد که مهریه دختر باکره بعد از طلاق برابر با نیمی از مهریه ای است که در عقد تعیین شده است اما اگر شوهر پیش از ارتباط زناشویی فوت کند، زن مستحق تمام مهریه خواهد بود.

طبق ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی ورثه مجبور به پرداخت مهریه نیست و در صورتی که ترکه به اندازه کافی برای پرداخت مهریه یا دیگر دیون متوفی نباشد، اموال باقی مانده به نسبت بدهی بین طلبکاران تقسیم می شود: «ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه چیزی به بستانکاران بدهند و اگر ترکه برای اداء تمام دیون کافی نباشد ترکه مابین تمام بستانکاران به نسبت طلب آن ها تقسیم می شود». هر چند طبق ماده ۲۲۸ این قانون اگر ورثه بخواهند از اموال خود مهریه را بپردازند ممانعتی وجود ندارد: «ورثه می توانند دیون را از ترکه یا از مال خود ادا نمایند» اگر زن بخواهد از اموال باقی مانده از شوهرش مهریه مطالبه کند، همان مراحل مطالبه مهریه در حالت عادی را طی می کند. لازم به ذکر است که اگر میزان مهریه وجه نقد باشد ملاک نرخ تورم، زمان فوت همسر است. اگر پدر شوهر زن فوت کند و شوهر از او ارث ببرد، زن می تواند از آن سهم الارثی که متعلق به شوهر است، مهریه خود را مطالبه کند. مطابق با قانون مدنی اگر شخصی فوت کند، باید تمام بدهی هایی که به گردن داشته پرداخت شود و در نهایت اگر از اموال منقول و غیر منقول او چیزی باقی بماند بین ورثه تقسیم شود. بنابراین اگر مردی فوت کند و مهریه همسرش را پرداخت نکرده باشد، زن می تواند این حق را بعد از فوت همسرش دریافت نماید. در خصوص نفوذ تصرفات ورثه در ترکه قبل از ادای دیون متوفی، اظهار نظرهای مختلفی در فقه مشاهده می شود که می توان آن ها را در سه گروه جای داد:

الف) برخی از اندیشمندان فقهی قائل به ممنوعیت تصرف وراثت قبل از پرداخت دیون و عمل به وصایا هستند (اسدی فاضل کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۷۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۳۶۳: ۶۴۹). بر اساس این نظر قبل از پرداخت دیون و عمل به وصایا ترکه در ملک متوفی باقیمانده و به هیچ‌یک از ورثه یا طلبکاران منتقل نمی‌گردد. در این میان فرقی بین دیون مستوعب و غیرمستوعب ترکه نیست. بنابراین طبق این نظر وراثت از هرگونه تصرف در ترکه ممنوع می‌باشد (میرزای قمی گیلانی، ۱۴۲۷: ۸۴۳). مهم‌ترین ادله در این خصوص، آیه ۱۲ سوره نساء است؛ در آیه شریفه دلالتی وجود دارد که بر اساس آن وراثت قبل از پرداخت دیون و عمل به وصیت مالک نمی‌گردند و لذا تصرف و معامله در ماترک توسط آن‌ها قبل از اخراج حقوق متعلق به ترکه جایز نیست (مقدس اردبیلی، ۱۳۶۳: ۶۴۹). مهم‌ترین ایراد به دیدگاه این دسته از فقها این است که دیدگاه مورد اشاره صلاحیت و قابلیت تملک برای متوفی قائل گردیده در حالی که متوفی از جمادات محسوب شده و لذا قابلیت و صلاحیت تملک ندارد

ب) برخی از فقها (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۸۱۶؛ میرزای قمی، ۱۳۷۱: ۵۹۵؛ عاملی، ۱۴۱۸: ۶۱) معتقدند که در صورت استیعاب دین نسبت به ترکه، ترکه به منزله مال میت بوده و به ورثه منتقل نمی‌شود. این دیدگاه مورد تأیید عموم فقهای امامیه است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵: ۹۶؛ انصاری، ۱۴۲۰: ۱۹۵). نکته جالب توجه اینکه که برخی از فقها مانند شیخ طوسی اگرچه مطلقاً معتقد است ترکه در هر حال به ورثه منتقل می‌شود حال چه دیون متوفی مساوی با ترکه وی باشد، چه بیشتر یا کمتر از آن باشد (شیخ طوسی، ۱۳۵۱: ۱۹۲). اما در نهایت انتقال ترکه به ورثه در وضعیتی که ترکه از طلب بستانکاران بیشتر باشد را اقوی از سایر وضعیت‌ها دانسته است (شیخ طوسی، ۱۳۵۱: ۱۹۲). دومین دلیل ارائه شده، استناد به روایتی از حضرت علی (ع) در مورد دیه مقتول و احادیث مشابه آن است. بر اساس روایت مزبور، ورثه مقتول، بر اساس کتب خدا و به نسبت سهامشان از دیه او ارث می‌برند. البته در صورتی که مقتول دینی نداشته باشد (قبولی درافشان، ۱۳۹۲: ۱۵۷). طرفداران دیدگاه دوم، به منظور تأیید نظرشان به اجماع نیز توسل جسته‌اند (نجفی، ۱۳۹۲: ۲۶).

به عقیده این عده از فقها در خصوص تقدم پرداخت دین و عمل به وصایا و تجهیز میت، اجماع وجود دارد و این امر نیازمند آن است که در وضعیت استیعاب دین نسبت به ماترک، شخص فوت شده مالک ترکه بوده و یا اینکه ترکه به منزله مال میت باشد. برخی دیگر از فقها بر صحت این مطلب تأکید کرده و ظهور آیه مورد اشاره را در راستای تقدم رتبی دین و وصیت بر ارث تلقی کرده‌اند (نجفی، ۱۳۹۲: ۸۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵: ۹۳)؛ اراکی، ۱۴۱۳: ۲۷). در مورد اجماع نیز باید گفت که اتفاقاً اختلاف شدید فقها مانع از هرگونه اجماع در این خصوص گشته و این اختلافات نشانه عدم تحقق اجماع است (آشتیانی، ۱۳۶۴: ۵۷۶). جالب اینجاست که برخی از فقها در خصوص انتقال ترکه به ورثه حتی در صورت مستغرق بودن دیون به اجماع استناد کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۰۴: ۴۰۶). بدین نحو که هرچند که اصل، مقتضی عدم انتقال مال به ورثه است لیکن اصل مذکور، نمی‌تواند مثبت به منزله مال میت بودن ترکه باشد.

ج) گروهی از فقهای امامیه معتقدند که به محض فوت مورث، ترکه به ورثه منتقل می‌شود اعم از اینکه دیون، مستوعب ترکه باشد یا مستوعب آن نباشد ولی حق طلبکاران به ترکه تعلق گرفته و در نتیجه مالکیت ورثه نسبت به ترکه تا زمان پرداخت دیون، متزلزل و مراعی است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲۶۸؛ فاضل هندی، ۱۴۲۳: ۳۹۰). جالب توجه است که برخی از فقها ادعا نموده‌اند که این نظریه، نظریه اکثر فقیهان امامی است (مغنیه، ۱۳۸۵: ۴۹۶؛ آشتیانی، ۱۴۲۵: ۵۷۹). بنابراین، می‌توان بیان کرد طبق این نظریه وراثت می‌تواند در ترکه تصرف نمایند ولی می‌بایست از مال خود یا از ترکه، حقوق طلبکاران را نیز پرداخت نمایند. ترکه نمی‌تواند در حکم مال میت باشد زیرا ذمه میت با فوت وی از بین رفته است. متوفی نیز صلاحیت تملک ندارد چراکه اساس تملک قدرت بر انتفاع است و این امر در رابطه با میت، سالبه به انتفاء موضوع است. به همین دلیل است که وارث می‌تواند دیون طلبکاران را از اموال خود، غیر از ترکه بپردازد. برخی از فقها نیز در تأیید این نظر گفته‌اند که اگر یکی از وراثت قبل از اینکه دیون پرداخت شود فوت کند، در صورتی که پس از وفات او، دیون تأدیه شده و یا اینکه ابراء صورت پذیرد، ورثه وی به اندازه سهم مورث خود که قبل از تأدیه دیون و یا قبل از ابراء مرده است، در ترکه سهم می‌گردند در حالی که اگر مورثشان از مالکین ترکه به حساب نمی‌آید یعنی مالک جزئی که به وی اختصاص دارد نبود، وراثت او نیز در ترکه سهمی نداشتند، زیرا وراثت فقط در آنچه مورث مالک آن است سهم می‌شوند (فاضل هندی، ۱۴۲۳: ۳۹۰؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۸۸).

تأثیر فوت بر تعهدات مالی

تعهدات مالی، اصولاً یا در اثر اعمال حقوقی (عقود و ایقاعات) به وجود می‌آیند و یا ناشی از وقایع حقوقی می‌باشند. در این قسمت ابتدا به تأثیر فوت بر تعهدات ناشی از اعمال حقوقی پرداخته و سپس اثر آن را بر وقایع حقوقی خواهیم دید. اعمال حقوقی شامل عقد و ایقاع است. عقود به سه دسته لازم، جایز و بینابین قابل تقسیم است. در ادامه به بررسی موارد مذکور خواهیم پرداخت. عقود لازم: روابط اقتصادی سالم و آرامش مالی در جامعه، جز در سایه ثبات و نظم و انضباط مالی امکان‌پذیر نمی‌باشد. اصل لزوم قراردادهای یکی از عوامل مهم در ایجاد این آرامش است. به همین جهت، اصل در هر قراردادی لزوم است. و امکان فسخ عقد امری استثنایی و خلاف اصل می‌باشد. ^۱ به عبارت دیگر هر قراردادی لازم است مگر وقتی قانون تصریح به جواز آن نموده باشد. قانون مدنی در ماده ۱۸۵ اقدام به تعریف عقد لازم نموده و در ماده ۲۱۹ اصل لزوم قراردادهای و استثنائات آن را بیان نموده است. در این ماده می‌خوانیم: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد بین متعاملین و قائم‌مقام آن‌ها لازم الاتباع است مگر به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود.» با توجه به دو ماده مذکور می‌توان گفت عقد لازم در سه حالت قابل انحلال می‌باشد. ۱- در موردی که قانون به موجب یکی از اختیارات، حق فسخ آن را به هر یک از طرفین یا یکی از آن‌ها و یا ثالث داده باشد. - در صورتی که طرفین با

^۱ محسن خاکی نهاد، علیرضا رجب زاده، علیرضا مظلوم رهنی، (۱۴۰۰). وصیت تملیکی و ماترک متوفی مدیون از منظر فقه و حقوق، نشریه مطالعات فقه اقتصادی، ۳(۴)، ۸۷-۱۰۴.

رضایت یکدیگر عقد را منحل کنند (اقاله) ۳-انفساخ عقد قانون جز در این دو حالت موردی را برای بر هم زدن قرارداد مطرح نموده است. بنابراین مشخص می‌شود فوت متعهد، جزء اسباب انحلال قرارداد نمی‌باشد ولیکن بدیهی است در تمام عقود و قراردادها (صرف‌نظر از لازم یا جایز بودن آن‌ها) چنانچه شرط مباشرت شده باشد و یا ماهیت قرارداد به‌گونه‌ای باشد که قائم به شخص متعهد باشد با فوت وی قرارداد منفسخ و در نتیجه تعهدات مربوط نیز منتفی می‌شود.

فوت هریک از طرفین در قانون مدنی

با توجه به اینکه قانون مدنی ما در اغلب موارد الهام گرفته از فقه امامیه است با مراجعه به قانون متوجه می‌شویم که در مضاربه نیز، هم‌آوا با نظر فقها می‌باشد و در ماده ۵۵۱ که موارد انفساخ مضاربه را آورده، در بند اول آن صراحتاً فوت هریک از طرفین را موجب انفساخ مضاربه بیان نموده است. در این ماده می‌خوانیم: «عقد مضاربه به یکی از علل ذیل منفسخ می‌شود: ۱- در صورت موت یا جنون یا سفه احد طرفین» تفاوتی نمی‌کند که فوت در چه زمان اتفاق افتد. قبل از عمل باشد یا بعد از انجام آن و یا اگر عمل انجام شده ربحی به‌دست آمده باشد یا نه؟ در هر صورت با فوت مضاربه منفسخ خواهد شد. بنابراین چنانچه سرمایه‌گذار بمیرد عامل آنچه از وی در اختیار دارد باید به ورثه‌اش برگرداند و چنانچه عامل بمیرد ورثه وی موظف‌اند که مال المضاربه را به مالک رد نمایند و با توجه به اینکه انحلال عقد مضاربه ناظر به آینده است اگر ربحی به‌دست آمده طبق قرارداد تقسیم می‌شود.^۱

نتیجه‌گیری

از جمع‌بندی مطالب و مباحث مطروحه در فصول سه‌گانه این نوشتار به‌طور خلاصه می‌توان نتایج زیر را در ارتباط با موضوع تحقیق به دست آورد. ۱- در بیع سلم، تعهد بائع با فوتش حال نمی‌شود، زیرا اجل در این بیع جزئی از ثمن است و باحال شدن نقصان در عوض پدید می‌آید و در مقام تردید اصل بقای اجل است. در تأثیر فوت موجر یا مستأجر بر عقد اجاره برخی از فقها قائل به بطلان‌اند و برخی به دلیل لزوم عقد و غیر قائم به شخص بودن آن فوت را بی‌تأثیر می‌دانند. قانون مدنی هم با نظر دوم موافق است. فوت هر یک فقط در صورتی موجب انفساخ است که قید مباشرت مستأجر باشد و یا موجر به مدت عمر خود مالک منافع بوده باشد. همچنین است اگر در اجاره اماکن تجاری کلیه ورثه مستأجر درخواست فسخ اجاره را نمایند. در اجاره اشخاص، اگر اجاره برای خود مستأجر باشد به فوت هر یک باطل می‌شود، زیرا محلی برای اجاره نمی‌ماند اما اگر عملی در ذمه اجیر باشد به فوت او اجاره باطل نمی‌شود بلکه از ترکه‌اش استیفا می‌شود. در ماهیت عقد قرض اختلاف شده عده‌ای آن را عقد لازم و برخی دیگر لازم ناقص و عده‌ای هم ماهیت بینابینی برای قرض قائل‌اند. اما نظری که عقد قرض را لازم می‌داند صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا درست است که مقتضی هر زمان بخواهد

^۱ احمد مرتاضی، زینب اسمعیلی محمودآبادی، (۱۴۰۰) امکان سنجی اثبات جرم با سوگند از منظر فقه امامی و حنفی با رویکردی تطبیقی به حقوق ایران و افغانستان، نشریه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروع وحدت)، (۵۳) ۱۵، ۳۷-۵۸.

می‌تواند دین خود را به مقرض پرداخت کند و حتی همان مال مورد قرض را به او بدهد اما این به معنای فسخ نیست زیرا با عقد قرض، مقرض مالک شده می‌تواند هر تصرفی در آن بنماید و پرداخت دین به وسیله آن نیز یکی از تصرفات است به علاوه اگر فسخ عقد را در اختیار مقرض بدانیم، باید قائل به این باشیم که مال مورد قرض حتی اگر ناقص باشد باید بتواند در مقام تادیه به مقرض بدهد، در حالی که مطابق قسمت اخیر ماده ۶۴۸ ق.م.چنین حقی ندارد. قانون مدنی در مورد اثر فوت بر عقد قرض سکوت کرده است و آن را جز عوامل انفساخ نداشته است و معنای ماده ۲۳۱ ق.ا.ح مبنی بر حال شدن دیون موجب متوفی، فسخ آن به دلیل فوت نیست بلکه به معنای ایفای زودرس می‌باشد. در عقود لازم ناقص طرفی که عقد برای او جایز است هر زمان حق فسخ آن را دارد. اما تأثیر فوت بر این عقود ترتیب دیگری غیر از فسخ دارد. در عقد رهن با فوت هر یک از طرفین بعد از ایجاب و قبول و قبل از قبض، عقد رهن باطل می‌شود و به منزله فاصله بین ایجاب و قبول است ولی فوت بعد از قبض تأثیری ندارد. بنابراین باینکه رهن فقط از یک طرف لازم است، در انفساخ در حکم عقد لازم کامل است. در مورد کفالت ممکن است تصور شود که مرگ طرفی که عقد از جانب او لازم است هیچ ضرری به عقد نمی‌رساند اما، دقیقاً عکس این موضوع صادق است. با فوت کفیل تعهد وی ساقط می‌شود و دلیل آن قائم به شخص بودن تعهد کفیل است اما؛ فوت مکفول له باعث سقوط تعهد کفیل نخواهد شد و در برابر ورثه مکفول له متوفی مسئول می‌باشد. عقود جایز عقودی هستند که هر یک از دو طرف هر زمان بخواهند می‌توانند آن را فسخ نمایند و فوت و جنون هر یک موجب انفساخ عقد خواهد شد. اما جعاله و وصیت باینکه جزء عقود جایز دسته‌بندی می‌شوند اثری که فوت بر آن‌ها دارد متفاوت از بقیه عقود جایز است. در جعاله اگر عمل انجام گرفته باشد چه عامل بمیرد و چه جاعل فرقی ندارد و عامل یا ورثه او مستحق جعل می‌گردند اما اگر عمل انجام نشده باشد می‌توان گفت جعاله عام باطل نمی‌شود و چنانچه فرد دیگری اقدام به انجام مورد جعاله نماید صحیح است. اما اگر جعاله خاص باشد با فوت هر یک از طرفین پیش از انجام عمل جعاله باطل می‌شود. وصیت تا زمان فوت موصی جایز است و موصی می‌تواند هر زمان بخواهد از آن رجوع کند یا وصیتی خلاف با آن بنماید اما بعد از فوت وی، ورثه‌اش چنین حقی ندارند. در موصی له رد و یا قبول پیش از فوت موصی اثری ندارد ولی اگر بعد از فوت موصی و موصی به را قبض کرد دیگری نمی‌تواند رد کند. وصیت برای وصی نیز تا زمان فوت موصی جایز است ولی چنانچه در حیات موصی رد نکرد با فوتش لازم شده و حق رد ندارد حتی اگر جاهل بر وصیت باشد.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. جلد ۱۵، بیروت، دار صادر، چاپ سوم
 احمد، فتح الله. (۱۴۱۵). معجم الفاظ الفقه الجعفری. بیجا، مطالع المدوخل الدمام
 امامی، سید حسن. (۱۳۷۵). حقوق مدنی. تهران: نشر اسلامیه، چاپ چهارم
 امامی، سید حسن. (۱۳۹۰). حقوق مدنی در شفعه، وصایا و ارث. تهران، کتاب‌فروشی الاسلامیه. چاپ سی و

یکم

انصاری، مرتضی، المكاسب، ۶ جلد، چاپ اول، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ایران - قم، ۱۴۱۵ ه. ق.

تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۶). منهاج الصالحین. قم: مجمع الامام المهدي

تحریر الوسيلة (دو جلدی)، الخمينی، السيد روح الله، ج ۲.

جبران، مسعود. (۱۳۹۳). الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی، بهنشر، چاپ هفتم

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۰). وصیت. انتشارات گنج دانش، چاپ دوم

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۳). ترمینولوژی حقوق. انتشارات گنج دانش، چاپ چهاردهم

حسینی جرجانی، سید امیر ابو الفتوح. (۱۴۰۴). آیات الأحكام. جلد ۲، تهران، نشر نوید

حلی، جعفر بن الحسن. (۱۴۱۳). مختلف الشیعه. قم: موسسه نشر الاسلامی

خاکی نهاد، محسن، رجبزاده، علیرضا، مظلوم رهنی، علیرضا. (۱۴۰۰). وصیت تملیکی و ماترک متوفی مدیون

از منظر فقه و حقوق، نشریه مطالعات فقه اقتصادی، ۳(۴)، ۸۷-۱۰۴.

خمينی، سيد روح الله. (۱۴۱۵). تحرير الوسيله. قم: موسسه نشر الاسلامی

دادمرزی، سید مهدی. (۱۳۸۰). فقه استدلالی. (ترجمه تحریرالروضه فی شرح اللمعه)، قم، مؤسسه فرهنگی طه،

چاپ چهارم

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدارالشامیه

الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (سلطان العلماء)، الشهد الثاني، ج ۱، ص ۳۴۴.

سعدی، ابو حبيب. (۱۴۰۸). القاموس الفقهي. تهران: نشر دارالفکر، چاپ دوم

طباطبایی (علامه)، سید محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. جلد ۱، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، چاپ پنجم

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع. جلد ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه

علمیه قم

طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. جلد ۱، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم

طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. جلد ۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی

عدل، مصطفی. (۱۳۸۵). حقوق مدنی. انتشارات طه، چاپ دوم

فاضل مقداد جمال الدین، مقداد بن عبدالله. (۱۴۱۹). کنز العرفان فی فقه القرآن. جلد ۲، تهران، مجمع جهانی

تقریب مذاهب اسلامی.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۴). نظریه عمومی تعهدات. تهران، نشر یلدا

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). قواعد عمومی قراردادها. تهران: نشر بهنشر، چاپ هفتم

کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۳). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم، موسسه آل البيت

محبوبی نیه، احسان. (۱۳۹۵). حلول دیون در حقوق موضوعه ایران و فقه امامیه. پژوهش‌نامه فقه اجتماعی،

دوره: ۵، شماره: ۹

محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۷۷). قواعد فقه. تهران، مرکز نشر علوم اسلامی

مرتاضی، احمد، اسمعیلی محمودآبادی، زینب. (۱۴۰۰). امکان‌سنجی اثبات جرم با سوگند از منظر فقه امامی

و حنفی با رویکردی تطبیقی به حقوق ایران و افغانستان، نشریه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ

وحدت)، ۱۵(۵۳)، ۳۷-۵۸.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). زبده البیان فی أحكام القرآن. جلد ۱، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. جلد ۱، تهران، دارالکتب الإسلامیه

وسائل الشیعۀ، الشیخ الحر العاملی، ج ۱۸، أبواب کتاب الحجر، باب ۵، ح ۱، ط آل البیت.

شماره ۵۲،

دوره ۱۲،

سال پنجم،

بهار ۱۴۰۳،

صص ۱-۱۷

Examination of the Conditions for the Payment of Debts of the Deceased in Jurisprudence and Positive Law

Shohreh Rabani¹

Abstract

The aim of this research is to outline the conditions for the payment of debts of the deceased in both jurisprudence and positive law. One of the most significant issues currently discussed in jurisprudence and property law is the inheritance rights of heirs concerning the financial assets of the deceased, which is analyzed in various legal systems under the topic of inheritance. Essentially, since the ownership of assets and financial rights is recognized for the living, upon the death of an individual, there must be a search for new owners or holders of the financial rights of the deceased. This article is written using a descriptive-analytical method. The findings indicate that upon the death of the obligor in a forward sale (sale of goods to be delivered in the future), the seller's obligation does not become immediate. In lease contracts, due to the necessity of the contract and its non-personal nature, death has no effect. The results suggest that, considering the changing conditions of society and the existence of various types of deaths, as well as different debts and estates, such as digital currencies, there is a need to revise the civil code concerning the debts of the deceased after death.

Keywords: Debts of the Deceased, Estate, Financial Obligations, Will of the Deceased.

¹ Master's Degree in Private Law, Islamic Azad University, Natanz Branch, Natanz, Iran (Corresponding Author)